

Human Nature from the Perspective of Mulla Sadra

Eisa Mohammadinia¹, and Mohammad Kazem Forghani²

1. *Corresponding Author*, Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran. Email: e.mohammadinia@umz.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. forghani@isu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received
19 May 2024
Received in revised form
06 August 2024
Accepted
12 August 2024
Available online
21 December 2024

Keywords:
Mullā Ṣadrā,
human nature,
good nature,
bad nature,
Fiṭrah

ABSTRACT

Four distinct perspectives on the nature of humankind can be observed in *Mullā Ṣadrā*'s works. In some passages, human beings are portrayed as having a good nature; in others, they are presented as having a bad nature. Based on the theory of *Tabula rasa* (blank state), *Ṣadrā*, in some instances, believes in the potential of humans for both good and evil, which becomes actualized later. *Ṣadrā*'s fourth view is that humans do not possess a unified nature; each individual has a unique nature (*Fiṭrah*). The present research, following *Ṣadr al-Muta'allihīn*'s method of synthesizing disparate views of predecessors and ultimately expressing a specific view according to his philosophical system, seeks to explain all his statements in this regard by providing a relevant and appropriate interpretation, and to present a unified theory on this issue based on the principles of Ṣadrian philosophy. This research, conducted using a descriptive-analytical method, demonstrates for the first time that *Mullā Ṣadrā* adopted a fourth view on the issue of *Fiṭrah* and that this view is more consistent with his philosophical foundations and it can be said that this view is comprehensive of his other views on the issue of *Fiṭrah*.

Cite this article: Mohammadinia, E., & Forghani, M. K. (2024). Human Nature from the Perspective of Mulla Sadra. *Theology Journal*, 10(2), 93-109. <https://doi.org/10.22034/pke.2024.18664.1881>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <https://doi.org/10.22034/pke.2024.18664.1881>



انسان‌شناسی اسلامی

پژوهشنامه کلام

شاپا چاپی: ۵۳۲۵-۲۴۷۶
شاپا پرهخت: ۶۶۷-۲۷۸۳
Homepage: pke.journals.miu.ac.ir



جامعه
المصطفی
العالمیة

سرشت انسان از دیدگاه ملاصدرا

عیسی محمدی‌نیا^۱، و محمد کاظم فرقانی^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. رایانامه: e.mohammadinia@umz.ac.ir

۲. دانشیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، ایران. رایانامه: forghani@isu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۳۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۵/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۲۲ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: ملاصدرا، سرشت انسان، سرشت نیک، سرشت بد، فطرت</p>	<p>در آثار ملاصدرا، چهار دیدگاه متفاوت درباره سرشت انسان مشاهده می‌شود. انسان، در برخی از عبارات، نیک‌سرشت و در برخی دیگر بدسرشت معرفی شده است. صدرا بر اساس نظریه لوح سفید، در برخی موارد، به بالقوه بودن انسان از نظر نیکی و بدی قائل است که در مرحله بعد، نیکی یا بدی او فعلیت می‌یابد. دیدگاه چهارم صدرا این است که انسان‌ها از سرشتی واحد برخوردار نیستند، بلکه هر فرد سرشت ویژه خود را داراست. پژوهش حاضر، با تأسی به طریقه صدرالمآلهین در جمع آرای متشنت پیشینیان و نهایتاً بیان دیدگاه خاص طبق نظام فلسفی خویش، تلاش می‌کند تا با ارائه تفسیری مرتبط و مناسب، همه اقوال او در این زمینه را تبیین کرده و نظریه‌ای واحد در این مسئله ارائه نماید که مبتنی بر مبانی فلسفه صدرایی است. در این تحقیق که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، برای نخستین بار نشان داده می‌شود که ملاصدرا در مسئله فطرت، دیدگاه چهارمی را اتخاذ کرده و این دیدگاه او از سازگاری بیشتری با مبانی فلسفی‌اش برخوردار است. افزون بر آن، می‌توان گفت این دیدگاه، جامع سایر دیدگاه‌های وی در مسئله فطرت نیز می‌باشد.</p>

استناد: محمدی‌نیا، عیسی؛ فرقانی، محمد کاظم (۱۴۰۳). سرشت انسان از دیدگاه ملاصدرا. پژوهشنامه کلام، ۱۱(۲)،

https://doi.org/10.22034/pke.2024.18664.1881.۱۰۹-۹۳



© نویسنده(گان).

ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

«انسان» همواره موضوع مطالعه بسیاری از پژوهش‌ها بوده است. یکی از مسائل مطرح درباره انسان، مسئله «فطرت یا سرشت انسان» است که گوهر مباحث انسان‌شناسی به‌شمار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که مفهوم فطرت از مباحث انسان‌شناسی قابل حذف نیست. از این‌رو، استاد مطهری فطرت را «ام‌المعارف مسائل انسانی» دانسته‌اند (مطهری، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۴۸۰). واژه فطرت در قرآن کریم و روایات آمده و از آن با تعبیری چون طینت، صبغه، طبع، و حنیف نیز یاد شده است.

مسئله فطرت، از یک سو، مسبوق به سابقه تاریخی است و از سوی دیگر، خود را در اشکال گوناگون در دیدگاه‌های متفکران جدید به نمایش گذاشته است. این مسئله، از جمله چالش‌های فلسفی و انتقادی در میان فلاسفه اسلامی و همچنین در بین فلاسفه غرب به‌شمار می‌رود.

بنابراین، با مراجعه به تاریخ فلسفه روشن می‌شود که از یک سو، مبادی این نظریه در تفکر فلسفی پیشینیان وجود داشته و از سوی دیگر، نظریه «فطرت» واجد انعکاس‌هایی در طول تاریخ خویش بوده است که متفکران، هریک به فراخور اندیشه خود، تصویری از این نظریه را ترسیم کرده و به نظریه‌پردازی در این زمینه پرداخته‌اند.

در میان فطرت‌گرایان، در مورد فطرت انسان اختلاف نظر وجود دارد. برخی قائل به پاک بودن فطرت همه انسان‌ها شده و گروهی قول به بدسرشتی انسان‌ها را اتخاذ کرده‌اند. گروه دیگری نیز نظریه لوح سفید را در این مسئله برگزیده‌اند. اما نظریه دیگری که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته و در این پژوهش مورد اشاره قرار خواهد گرفت، قول به اختلاف سرشت انسان‌هاست.

در این نوشتار، تلاش می‌شود تا به سؤالات ذیل درباره مسئله فطرت، با توجه به فلسفه صدرایی،

پاسخ داده شود:

- ملاصدرا در باب فطرت انسان چه دیدگاه‌هایی ارائه کرده است؟
- کدام‌یک از مبانی صدرایی در ارائه یک نظریه در باب فطرت نقش دارند؟
- کدام دیدگاه صدرا در باب فطرت با مبانی فلسفی ایشان سازگارتر است؟ و آیا ناسازگاری دیگر آرای وی در مسئله فطرت با این مبانی قابل تبیین است؟
- با توجه به مبانی فلسفی وی، چگونه می‌توان به رفع ناسازگاری نظریات ملاصدرا در باب سرشت آدمی با یکدیگر و با مبانی وی اقدام کرد؟

از آنجاکه تا پیش از این پژوهش، موضع ملاصدرا در خصوص مسئله فطرت به‌طور جزئی و کامل بررسی نشده است، در این پژوهش، برای نخستین‌بار تلاش می‌شود تا نظر یا نظرات او در این مسئله مورد بررسی و کاوش قرار گیرد. در ادامه بیان خواهد شد که ایشان قائل به اختلاف سرشت انسان‌ها بوده و سپس به بررسی سازگاری این دیدگاه صدرا با مبانی فلسفی وی پرداخته خواهد شد، امری که در پژوهش‌های پیشین در خصوص فطرت انجام نگردیده است. اما پیش از آن، به بیان اهم نظریات مشهور در خصوص مسئله فطرت خواهیم پرداخت.

نظریات مشهور در باب فطرت

سه دیدگاه مشهور درباره فطرت انسان وجود دارد: (۱) ذات‌گرایی نیک‌سرشت؛ (۲) ذات‌گرایی بدسرشت؛ و (۳) لوح سفید. در ادامه، به‌طور خلاصه، هریک از این دیدگاه‌ها را تشریح خواهیم کرد.

ذات‌گرایی نیک‌سرشت

یکی از صاحب‌نظران ذات‌گرایی نیک‌سرشت، استاد مطهری است. ایشان انسان‌شناسی اسلامی را در قالب نظریه فطرت سامان‌دهی و تدوین کرده‌اند (خندان، ۱۳۸۳، صص. ۱۳۱-۱۳۲). استاد مطهری در ارائه دیدگاه خویش چنین می‌گوید: «هرکسی بالفطره انسان متولد می‌شود، همراه با یک سلسله ارزش‌های عالی و متعالی بالقوه. وقتی انسان متولد می‌شود، بالقوه اخلاقی است، بالقوه متدین است، بالقوه حقیقت‌جوست، بالقوه تمام ارزش‌ها را در خودش دارد» (مطهری، بی‌تا، ج. ۱۳، ص. ۴۹۲). ایشان معتقد است در آیه شریفه «الْمُ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس ۶۰)، منظور از «پیمان و عهد»، همان گرایش به حق و پرستش خداست که در ذات و سرشت تمام انسان‌ها معهود است (مطهری، بی‌تا، ج. ۳، ص. ۶۰۴).

یکی از ویژگی‌های مهم فطرت، از نگاه استاد مطهری، همگانی بودن آن‌هاست (مطهری، بی‌تا، ج. ۶، ص. ۱۶۰). شاخصه دیگر، حق بودن گرایش‌های فطری است (مطهری، بی‌تا، ج. ۶، ص. ۲۶۲). ایشان همچنین در توصیف گرایش‌های فطری، آن‌ها را مقدس (مطهری، بی‌تا، ج. ۳، ص. ۴۸۷) و متعالی (مطهری، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۴۰۰) دانسته و معتقد بود هیچ‌یک از فطریات، باطل و ضد ارزش نیستند و تمامی گرایش‌های بشر در جهت سیر تکاملی وی در وجودش قرار داده شده است (مطهری، بی‌تا، ج. ۳، ص. ۴۰۴). از نظر وی، ارزش‌های انسانی و گرایش‌های مقدس مانند میل به تعالی، ریشه در فطرت آن‌ها دارد (مطهری، بی‌تا، ج. ۳، ص. ۵۱۴).

ذات‌گرایی بدسرشت

قائلین به این نظریه معتقدند انسان‌ها ذاتی واحد اما شرور دارند. پرچم‌دار این گروه، توماس هابز انگلیسی است. بر اساس انسان‌شناسی هابز، که مبتنی بر نگاه تجربی و علم‌گرایی اوست، تمام کارهای انسان بر اساس دو انگیزه، یعنی ترس و منفعت، تحقق می‌یابد و اصلی‌ترین انگیزه بشر، قدرت‌طلبی است (کرچ، ۱۳۴۷، ص. ۵۶). در اغلب جملات معروف هابز، زندگی انسان با صفات تنهایی، فقر، پلیدی، خشونت، و کوتاهی وصف شده است (آریلاستر، ۱۳۷۷، ص. ۲۰۲). از نظر وی: «طبیعت همه انسان‌ها درنده‌خوبی است. همواره مردم در حال جنگ و ستیزند» (توماس، ۱۳۸۶، ص. ۴۲۰) و تنها صفتی که موجب امتیاز او از حیوان می‌گردد، استعداد او در تفکر عقلی است. هابز، بر اساس سلسله استدلال‌هایی که از مفروضات فیزیولوژیک و مشاهدات اجتماعی به دست آمده، به این نتیجه می‌رسد که آدمیان ضرورتاً درگیر نزاع وقفه‌ناپذیری با یکدیگر هستند. بسیار قابل تأمل است که این دیدگاه‌های انسان‌شناسی هابز، اساس فلسفه سیاسی و اجتماعی در دولت مدرن غرب می‌باشد (شفیعی، ۱۳۹۰، ج. ۳، ص. ۲۶).

نظریه لوح سفید

این دیدگاه بیشتر از سوی مارکسیست‌ها و جان لاک انگلیسی مطرح شده است. طبق این نظریه، ذات بشر فاقد هرگونه سرشت و فطرت پیشین است و انسان در ذات خود نه خوب است و نه بد، بلکه جامعه است که غریزه اخلاقی را به فرد تحمیل می‌کند و فرد خیال می‌کند که آن را خودش داشته است (لاک، ۱۳۸۱، صص. ۲۹-۵۹). البته نفی فطرت در حوزه گرایش‌ات بشر توسط این گروه، متأثر از نفی هرگونه دانش عقلی و پیشینی است. از نظر حس‌گراها، هرگونه ادراک برای بشر فقط از طریق حس حاصل می‌شود و آن‌ها معارف عقلی پیشینی را انکار می‌کردند. به همین جهت، در حوزه خواست‌ها نیز به این نتیجه رسیدند که هرگونه خواستی که در نهاد بشری قرار دارد، پس از حصول ادراکات از طریق حواس، در ذات بشر به وجود آمده‌اند و ممکن نیست بشر در ابتدای خلقتش واجد ادراک یا گرایش پیشینی باشد.

دیدگاه‌های ملاصدرا در باب سرشت انسان

ملاصدرا دیدگاه‌های مختلفی را در خصوص فطرت بشر اتخاذ کرده است. پس از تتبع در برخی آثار وی، افزون بر سه نظریه مشهور، دیدگاه چهارمی نیز یافت شد که قابل تأمل است. در ادامه، به نقل و بررسی هریک از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

نظریه ذات‌گرایی نیک‌سرشت

ملاصدرا معتقد به خداشناسی فطری است و برای اثبات آن، به حالات انسان در سختی‌ها اشاره می‌کند که آموزه‌های قرآنی است و در سنت معصومان انعکاس دارد. در فلسفه ملاصدرا، برای این نوع از خداشناسی، پشتوانه فلسفی وجود دارد. وی، بر اساس نظریات خاص خود در مورد حقیقت فرایند ادراک (منظور همان حضور وجود مدرک در نزد مدرک است) و همچنین حقیقت علیت (قول به تشأن در علیت) و سنخیت میان علت و معلول، معتقد است همه انسان‌ها و بلکه همه موجودات، به علت غایی به نحو بسیط، معرفت حضوری دارند (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص. ۲۲). او معرفت به واجب و حتی وجود او را امری فطری می‌شمارد، زیرا بنده در هنگام مصائب و مشکلات، بر اساس و متأثر از فطرت خود، به خداوند توکل می‌کند و به‌طور غریزی متوجه او می‌گردد. ایشان این امر را به‌عنوان دلیلی برای عرفا در اثبات وجود خداوند نیز دانسته است (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص. ۲۳).

در این دیدگاه، ملاصدرا فطرت تمامی انسان‌ها را امر واحدی می‌داند؛ فطرتی که همه انسان‌ها را به عبادت و پرستش خداوند و اقرار به ربوبیت او دعوت می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۲، ص. ۲۴۶). البته نه فقط انسان‌ها، بلکه همه اشیا، اعم از نفوس، عقول، اجسام فلکی و عنصری، و هرآنچه که شباهتی به مبدأ اعلی دارد، واجد این عشق طبیعی، شوق غریزی، و دین فطری نسبت به این مبدأ هستند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج. ۲، ص. ۲۷۷).

نظریه ذات‌گرایی بدسرشت

تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد که ملاصدرا هم انسان‌ها را دارای طبیعت نیک و هم دارای طبیعت بد بدانند، اما باید اعتراف کرد که ایشان هر دو نظر را در برخی عبارات خود و ذیل تفسیر برخی آیات قرآن مورد اشاره قرار داده است. صدرالمتألهین در کتاب *مفاتیح‌الغیب* چنین می‌گوید: «انسان به حسب فطرتش، حیوانی از حیوانات است و اطاعتش از قوای حیوانی، همچون اطاعت تکوینی ملائکه است. پس انسان‌ها، خواه شیطان آن‌ها را متفرق کرده باشد یا خیر، مفسور و مجبول به اطاعت از قوه شهوانی و فطرت حیوانی خود هستند» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص. ۷۲۵).

برخلاف انتظار، ملاصدرا در برخی عبارات و نظراتش، قوی کم‌طرفدار در مسئله فطرت را برگزیده است. بر اساس این دیدگاه، تمامی انسان‌ها یا اکثر انسان‌ها در حال انجام حرکتی قهقرایی هستند. از آنجاکه به تعبیر ایشان، کسانی که در این حرکت سیر می‌کنند، همان اشقیای هستند، پس می‌توان گفت همه انسان‌ها اشقیای می‌باشند. هرچند در تعبیری دیگر، وی انسان‌ها را در ابتدای فطرت خود و پیش از آنکه روح الهی در آن دمیده شود، دارای فطرت حیوانی می‌داند که تابع شهوت و غضبش است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج. ۹، ص. ۱۷).

جای تأمل دارد که چگونه ایشان انسان را هم دارای ذات نیک و هم بدسرشت می‌داند. آیا این دو دیدگاه را می‌توان با هم سازگار کرد؟ به نظر می‌رسد ایشان با پذیرش این دو دیدگاه، خود را آماده برای ارائه نظری جدید و البته پربحث در میان دیدگاه‌های مشهور در باب سرشت انسان کرده است که عبارت است از قول به تفاوت فطرت انسان‌ها با یکدیگر، که در ادامه تفصیل آن خواهد آمد.

قول نزدیک به نظریه لوح سفید

دیدگاه دیگری که صدرالمتألهین در مسئله فطرت اتخاذ کرده، گویا با نظریه لوح سفید مطابقت دارد. بر اساس این نظر، نفوس انسان‌ها، اگرچه در ابتدا تحت نوع واحدی مندرج هستند، اما این نفوس، قابلیت کسب هیئات و ملکات نفسانی مختلف، اعم از ردایل و فضایل، را دارا هستند. از این‌رو، پس از انجام افعال مختلف، نفوس بشری صور گوناگونی را کسب می‌کنند و با حصول این صور، نفوس انسانی دیگر تحت نوع واحدی قرار نداشته و تبدیل به انواع مختلفه با حقایق متخالفه می‌گردند. در این دیدگاه، وی آنچه را که اصل فطرت انسان را تشکیل می‌دهد، همان قوه هیولانی می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج. ۹، ص. ۱۸). به همین جهت، ایشان تصریح می‌کند که بر حسب ملکاتی که برای انسان حاصل می‌گردد، می‌تواند تبدیل به انواع کثیره متخالف گردد. ملاصدرا کثرتی را که در میان انسان‌ها مشاهده کرده است، فطرت ثانیه نامیده و آن را جدای از فطرت اولیه همه انسان‌ها می‌داند که در همه یکی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج. ۷، ص. ۸۱). در واقع، صدرا در این دیدگاه خود به نظرات اگزیستانسیالیست‌ها نزدیک شده است، زیرا این انتخاب و اراده افراد بشر است که تعیین‌کننده فطرت ثانیه و، به عبارت درست‌تر، شخصیت و هویت آن‌هاست. برخلاف نظر مارکسیست‌ها که جامعه را تعیین‌کننده هویت فرد می‌دانند، ملاصدرا معتقد است هر فرد با کسب ردایل یا فضایل، به ساخت هویت حقیقی خود اقدام می‌کند.

از دیدگاه ایشان، هنگامی که انسان مصور به یک صورت فعلیه خاص گشته و فعلیت آن صورت در نفس او رسوخ کرد و قوای او متناسب با آن فعلیت عمل کردند، نفس بشر در همان مرتبه باقی مانده و این رسوخ صورت در نفس او از بین نخواهد رفت. از همین رو، دیگر نفس، قابلیت انتقال از حالت کمال به نقص یا همان فعلیت به قوه را نخواهد داشت، زیرا بازگشت به فطرت اولی و مرتبه هیولانی، یا به تعبیر ملاصدرا، مرتبه هیولانی و تراب، غیرممکن خواهد بود. این نکته را نیز ملاصدرا از معارف قرآنی به دست آورده است، آنجا که بازگشت به مرحله تراب را با آوردن تمنی غیرممکن و محال می‌شمارد و می‌فرماید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (نبا ۴۰) (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص. ۳۵۰).

توجه به نکات فوق و به کار بردن تعابیری چون لوح صاف و عقل هیولانی از سوی صدرا، ذهن انسان را به سمت پذیرش نظریه لوح سفید از سوی ایشان سوق می‌دهد. همچنان که وی در ادامه، نفوس انسانی را همچون تابلویی تصویری می‌کند که کسب هر یک از آثار، صفات، و ملکات، مانند منقش کردن تابلوی نفس به این نقش هاست. این شیوه بیان وی نیز تأییدی است بر اینکه نظریه لوح سفید مورد پذیرش ایشان بوده است. وی تأکید می‌کند هویت انسانی، همچون آینه صافی است که قابلیت دریافت هر صورتی را در عالم داراست، خواه این صورت ملکوتی باشد، یا حیوانی، یا شیطانی. اما هنگامی که یکی از این صور در آینه نفس نقش بست، امکان نقش بستن طرح دیگری در آن نخواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۱، ص. ۴۴۸؛ ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۲۵۳).

گویا ملاصدرا این دیدگاه را فقط در مورد انسان جاری می‌داند، زیرا حیوانات از طریق الهام و ملائکه نیز از طریق فطرت خود، همه معارف را کسب می‌کنند (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص. ۱۵۷).
صدرا المتألهین این ادعای خود را نیز با دلیل همراه کرده است. به زعم ایشان، در صورتی که انسان به حسب فطرت اولیه خود واجد فضیلت یا علمی باشد، دیگر در جوهر ذاتش صلاحیت کسب هرگونه فضیلت و علم را نداشته، بلکه فقط گرایش به همان علم و فضیلت مخصوص را خواهد داشت (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص. ۱۵۷).

نظریه اختلاف سرشت انسان‌ها

روشن شد که قائلین به فطرت و حتی منکرین آن، اثبات یا انکار آن را به صورت عام پذیرفته بودند. پذیرندگان فطرت، یا همه بشر را دارای ذات نیک می‌دانستند یا سرشت بد را به آن‌ها نسبت می‌دادند. همچنین منکرین فطرت، که نظریه لوح سفید را برگزیده‌اند، نیز این ویژگی را به صورت همگانی در میان بشر قبول داشته و معتقد بودند هیچ‌یک از انسان‌ها، در هنگام قدم نهادن به عالم هستی، گرایش به خیر یا شر را در خود، به صورت امری به ودیعه نهاده شده، ندارند و هر گرایشی که در آن‌ها وجود داشته باشد، در نتیجه زندگی در محیط و اجتماع حاصل می‌گردد. اما حکیم ملاصدرا، برای نخستین بار، قول به اختلاف سرشت را برگزیده است. آنچه نگارنده از تتبع در آثار ملاصدرا استنباط کرده، آن است که وی دو گونه تبیین از اختلاف سرشت انسان‌ها داشته است. در تبیین نخست، انسان‌ها واجد فطرت‌های متفاوتی نسبت به یکدیگر هستند. البته درجات و شدت فطرت‌های خوب یا بد در اشخاص مختلف، متفاوت است. اما در

تبیین دوم، هر انسانی واجد یک فطرت روحانی و یک فطرت ظلمانی است. در ادامه، به بررسی هر دو تبیین خواهیم پرداخت.

تبیین نخست: اختلاف سرشت انسان‌ها

بر اساس این دیدگاه، با توجه به عنایت الهی، فطرت‌های افراد متفاوت است و همه افراد جامعه دارای نوع واحدی از فطرت نیستند و این‌گونه نیست که همه فطرت واحد خوب یا بد داشته باشند (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص. ۴۹۰). وی بر همین اساس، انسان‌ها را در صفاء و کدورت، درجات قرب و بعد، و مواد طبیعی‌شان مختلف دانسته که اختلاف آن‌ها در فطرت اولی، مهم‌ترین عامل در این تفاوت درجات است. حتی در میان افرادی که دارای فطرت‌های خوب هستند نیز، با توجه به شدت هریک در صفاء و کدورت، این اختلاف و تمایز مشاهده می‌شود. صدرا معتقد است آنچه خداوند در قضای سابق برای ارواح، به حسب مواد، تقدیر کرده، مناسب هر روح است و این تقدیر مواد متفاوت، ناشی از تفاوت و اختلاف مراتب و فطرت‌های ارواح است. از همین‌روست که مواد و صور شریف را برای ارواح و نفوس شریفه مقدر می‌کند و مواد غیرشریف را نیز برای نفوس پست و سفلی (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۱، ص. ۱۱۸).

ایشان همچنین در جای دیگر و در ضمن شبهه‌ای، به این مسئله اذعان کرده است. از دیدگاه وی، نفوس افراد بشر در ابتدای فطرت، ناقص و بالقوه‌اند. اما با این وجود، برخی دارای نفوس خیر و نورانی، مایل به امور قدسی، و واجد رغبت بسیار به آخرت‌اند، اما برخی دیگر دارای جوهری پست و ظلمانی، شرور، مایل به جسمانیات، و بسیار علاقه‌مند به خدمت و بندگی شهوت و غضب خود هستند.

ملاصدرا برای این ادعای خود، بیشتر از دلایل قرآنی و روایی استفاده کرده است (۱۳۶۶، ج. ۴، صص. ۱۳۸، ۱۲؛ ۱۹۸۱، ج. ۹، ص. ۱۳۳؛ ۱۴۲۲، ص. ۴۵۹). برای نمونه: «وَأَلْبَابُ الْأَلْهِيَّةِ عَلَى أَنْ السَّعِيدِ مَفْطُورٌ فِي أَنْ يَعْمَلَ عَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالشَّقِيِّ مَفْطُورٌ فِي أَنْ يَعْمَلَ أَعْمَالَ أَهْلِ النَّارِ، وَهَمَّا طَالِبَانِ بِالْإِخْتِيَارِ لِمَا قَدَّرَ لَهُمَا فِي دَارِ الْقَرَارِ» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۶، ص. ۱۱۴). اما گاهی از ادله غیرنقلی نیز بهره برده است، اگرچه این ادله غیرنقلی را نمی‌توان برهانی نامید، زیرا بیشتر رنگ‌وبوی جدل دارند تا برهان. وی در اثبات ادعای خود در *مفاتیح الغیب* می‌گوید:

در صورتی که همه انسان‌ها از یک فطرت برخوردار بودند و کسی اهل اطاعت نفس و هوای خود نبود، آنگاه دیگر همه واجد یک نوع فطرت و طبیعت بوده و از نفوس سالم و پاکی برخوردار بودند که این موضوع، منافی حکمت است؛ زیرا همه انسان‌ها دارای یک فطرت نیک بوده و دیگر نیازی به خلقت دنیا نبود، حال آنکه بر اساس حدیثی قدسی، معصیت آدم، دلیلی برای خلق عالم بوده است. (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص. ۷۶۰)

صدرالمতألهین در جای دیگر، ابتدا با طرح این سؤال که «چرا همه انسان‌ها از فطرت یکسانی برخوردار نیستند؟»، تلاش کرده است تا به اشکال مغایرت اختلاف سرشت آدمیان با عدل الهی پاسخ گوید. اما در ادامه، با ارائه پاسخی برهانی، تأکید می‌کند که اگر خداوند در خلق خود فقط به موجود شریف بسنده می‌کرد، آنگاه همه موجودات از نوع واحدی بودند، بلکه همگی در عقل اول منحصر می‌شدند. این نوع خلق سبب

می‌شود تا بقیه مراتب، که امکان وجود یافتن و تحقق داشتند، همچنان معدوم باشند. روشن است که این ظلم و جور در حق آن مراتب است و با عدل و قسط الهی ناسازگار می‌نماید. بنابراین، عنایت حضرت حق اقتضا می‌کند تا نظام وجود به طریق أحسن خلق گردد. اگر نظام أحسن در خلق عالم حاکم شود - همان‌طور که در حال حاضر حاکم است - از جود خداوند بخشنده و واهب، همه چیز وجود پیدا می‌کرد. اما اگر همه چیز به صورت مساوی در شرافت و کمال حاصل می‌شد، آنگاه حسنی که در خلق نظام با نظام أحسن حاصل می‌شد، فوت می‌گشت. در نتیجه، با عدم خلق نفوس شقیه، احتیاج به آن‌ها در نظام وجودی باقی بود، اگرچه امکان تحقق داشتند و این منافی با حکمت و عدل الهی است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۱۹).

تبیین دوم: هر فرد واجد دو فطرت است

صدرالمآلهین تبیین دیگری از قول به اختلاف سرشت انسان‌ها ارائه کرده است. در این تبیین، ایشان انسان را به سبب اینکه مرکب از دو عالم خلق و امر است، دارای دو فطرت می‌داند که یکی روحانی و از عالم امر و ملکوت اعلی است و دیگری ظلمانی و از عالم خلق است. سپس ادعای خود را با طرح این اشکال آغاز می‌کند که انسان به حسب فطرت خود یا نورانی است یا ظلمانی. اگر نورانی است، پس معنای این قول حضرت حق که می‌فرماید: «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» چیست؟ زیرا در صورت نورانی بودن فطرت تمام انسان‌ها، دیگر خارج کردن از ظلمات به نور معنا نخواهد داشت. از سوی دیگر، اگر بگوییم همه انسان‌ها به حسب فطرتشان ظلمانی بوده‌اند، آن وقت بخش دیگر همین آیه شریفه که می‌فرماید: «يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» بی‌معنا خواهد شد. بنابراین، این‌گونه نیست که انسان در ابتدای خلقتش از فطرت واحدی برخوردار بوده باشد. وی انسان را به دلیل مرکب بودن از دو عالم امر و خلق، دارای دو فطرت می‌داند؛ یکی از آن‌ها روحانی و نورانی و در نتیجه، عالم امر و ملکوت است، و دیگری نفسانی و ظلمانی بوده که نتیجه عالم خلق است. هریک از این فطرت‌ها نیز به سوی عالم مخصوص به خود گرایش دارد، به طوری که روح، رغبت بسیاری به مصاحبت با اهل ملکوت و هم‌جواری با رب‌العالمین دارد و میل نفس نیز به عالم خود، یعنی أسفل سافلین، است. از همین‌رو، این دو فطرت با یکدیگر در نزاع هستند و تلاش می‌کنند تا انسان را به خدمت خود درآورند تا او به سوی مطلوب آن‌ها حرکت کند. قلب انسان، معرکه جنگ میان این دو جبهه است، به طوری که این نزاع تا تسخیر قلب توسط یکی از آن‌ها ادامه خواهد داشت (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۵۱). ملاحظه می‌گردد که این تبیین ملاصدرا از اختلاف سرشت، با آنچه پیش از این بیان شد، تفاوت اساسی دارد، زیرا هر فردی را واجد دو فطرت می‌داند که سرنوشت او در نتیجه نزاع میان این دو فطرت تعیین می‌گردد.

فطرت اولیه و ثانویه

یکی دیگر از نظراتی که ملاصدرا در مسئله فطرت به کار برده، عبارت از تقسیم فطرت به اولیه و ثانویه است. او این تقسیم را نه فقط در گرایشات، بلکه حتی در ادراکات فطری نیز به کار برده است. وی درک بسیاری از مسائل مهم فلسفی را منوط به داشتن فطرت ثانیه می‌داند. به‌عنوان مثال، رسیدن به مسئله اتحاد عاقل و معقول را، که تبیین کامل آن توسط او انجام شده است، نیازمند داشتن فطرت ثانیه، بلکه

ثالثه می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ص. ۳۸). همچنین، درک علوم الهی، نیاز به نوعی تجرد تام دارد که این تجرد تام، از نظر صدرا، همان فطرت ثانیه است (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص. ۸). اذهان بشر با فطرت اولیه خود، که غیرلطیف و کیفی است، قادر به درک معقولات محض نبوده و از همین رو، اولیای حکمت و طالبان حقیقت، به ریاضت‌های عملی سخت پرداخته و نفوس خود را به دشواری می‌اندازند تا ظرفیت تعمق در حقایق ربوبی و مشاهده مبدأ اولی را، به میزانی که در استطاعت مخلوق در مشاهده خالق هست، بیابند (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص. ۸). همچنین، ایمان حقیقی انسان مؤمن نیز، از نظر ملاصدرا، ناشی از فطرت ثانیه است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۱، ص. ۲۴۱)، درحالی‌که مجردات، نیازی به فطرت ثانیه ندارند، زیرا به حسب فطرت اولیه خود، به عبادت حق و اطاعت او، به صورت اختیاری و بدون نیاز به کسب قوه و فطرت دیگر، اقدام می‌کنند (ملاصدرا، ۱۴۱۷ق، ج. ۱، ص. ۱۸۱).

وی که معرفت به امور قیامت و احوال آخرت را منوط به فطرت ثانیه دانسته است (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص. ۳۸۱)، می‌گوید: داشتن فطرت ثانیه، لازمه حرکت به سوی کمال است و نفوس بشری، پس از هبوطی که در قوس نزول داشته‌اند، می‌توانند در مسیر استکمال، بر اساس فطرت ثانیه خود، به ملکوتیان رسیده و بلکه از آن‌ها نیز فراتر روند، اگرچه با فطرت اولیه خود نمی‌توانستند به این مهم دست یابند (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج. ۳، ص. ۲۵).

سازگاری نظرات صدرا با مبانی فلسفی ایشان

اکنون به بررسی سازگاری نظرات مطرح‌شده با مبانی فلسفی ملاصدرا می‌پردازیم.

اصالت وجود

به نظر می‌رسد نظریه‌های نیک‌سرشت یا بدسرشت بودن همه انسان‌ها، با قول به نوع واحد بودن و اصالت ماهیت انسان سازگار است. در مقابل، قول به اختلاف سرشت، مبتنی بر اصالت وجود است، به این معنا که وجود هر شخصی، دارای ماهیت خاص است که با اصل مشترک بودن ماهیت در میان انسان‌ها در تنافی است. به عبارت دیگر، هر فردی از وجود مخصوص به خود برخوردار بوده و از همین وجود خاص او، ماهیت خاص انتزاع می‌شود. از اینجا می‌توان دریافت که منظور از ماهیت، همان حد وجود است. همچنین، دیدگاه وی در خصوص لوح سفید بودن انسان‌ها در بدو زندگی، با اصالت وجود سازگار است، زیرا بر اساس آن، انسان‌ها همگی در ابتدای زندگی، دارای وجه مشترک و حد یکسانی از وجودند و تفاوت‌های میان آن‌ها، پس از کسب ردایل یا فضایل، حاصل می‌گردد. شاید این سؤال مطرح شود که چرا نتوان این دیدگاه را بر اساس اصالت ماهیت تفسیر کرد؟ در پاسخ می‌توان گفت طبق اصالت ماهیت، اگر ماهیت را ذات هر چیزی (در اینجا انسان) در نظر بگیریم، هیچ‌گاه ذات یک چیز منقلب نمی‌گردد، زیرا انقلاب در ذات محال است، اما تغییر در حد وجود محال نیست، درحالی‌که بر اساس نظریه لوح سفید (و بر اساس بیان ملاصدرا)، ذات انسان در ابتدای خلقت، خالی از هرگونه گرایش و صورتی است و فطرتش پس از کسب صور، فضایل، و ردایل تعیین می‌گردد. به عبارت دیگر، فطرت اولیه‌اش فاقد هرگونه گرایشی است. از همین رو می‌توان گفت

دیدگاه نزدیک به اختلاف سرشت و لوح سفید، در میان چهار نظری که در باب فطرت ارائه کرده، از سازگاری بیشتری با اصالت وجود برخوردارند.

تشکیک وجود

از مطالب مربوط به اصالت وجود، می‌توان ناسازگاری دو دیدگاه نخست را با اصل «تشکیک وجود» نیز دریافت، زیرا بر اساس این دو نظریه، انسان‌ها واجد نوع واحدی بوده و امکان تغییر در ذات آن‌ها وجود ندارد. اما قول به اختلاف سرشت (که انسان را دارای انواع متعدد می‌داند و امکان تغییر در ذات را ممکن می‌داند) و نظریه لوح سفید، با یکی دیگر از مبانی وی، یعنی تشکیک وجود، سازگاری داشته و به نوعی بر آن مبتنی‌اند. بر اساس این مبنا، حقیقت خارجی وجود، حقیقت ذومراتبی است، به طوری که حقایق وجودی، سلسله‌ای متفاضل را تشکیل می‌دهند و از یک جانب به هیولای اولی و از جانب دیگر به واجب بالذات منتهی می‌شوند (عبودیت، ۱۳۸۸، ج. ۱، ص. ۱۶۵). در دیدگاهی که به نظریه لوح سفید نزدیک شده نیز، ایشان تأکید می‌کنند انسان‌ها در ابتدا نوع واحدی را دارا هستند، اما با کسب فضایل و رذایل، هریک به انواع مختلف و متخالفی تبدیل می‌گردند. البته نگارنده بر آن است که در دو نظر نخست (قول به نیک‌سرشتی یا بدسرشتی) نیز، منظور آن بوده که انسان‌ها در ابتدا نوع واحدی هستند و ذات نیک یا بد یکسانی را واجدند و با کسب صور و ملکات حسنه یا سیئه تغییر کرده و در این میان، تفاوت مراتب و درجات (یا همان تشکیک) حاصل می‌شود.

حرکت جوهری

همچنین، نظریه لوح سفید و تغییر ذات انسان‌ها در طول زمان، با نظریه حرکت جوهری سازگار است، اما اگر قائل باشیم که همه انسان‌ها از سرشت نیک یا بد برخوردارند یا اینکه به لحاظ سرشت اولیه مختلف‌اند و تغییر ذاتی در آن‌ها رخ نمی‌دهد، از نوعی ثبات ذات سخن گفته‌ایم که با قول به حرکت جوهری سازگار نیست، مگر آنکه نیکی و بدی را دارای شدت و ضعف بدانیم و نیک‌سرشتان (اعم از آنکه همه نیک‌سرشت باشند یا برخی) را در مسیر شدت سعادت معرفی کنیم و بدسرشتان (اعم از آنکه همه بدسرشت باشند یا برخی) را در مسیر شدت شقاوت بدانیم.

جسمانیة‌الحدوث بودن نفس

تلاش‌های دیگری نیز جهت ایجاد سازگاری میان این نظریه‌ها با یکدیگر و با مبانی وی قابل انجام است. به عنوان مثال، می‌توان گفت ملاصدرا وقتی از اختلاف انسان‌ها از نظر سرشت سخن می‌گوید، منظورش فعلیت شقاوت یا سعادت ایشان در نهایت امر است، اما وقتی سخن از یکسانی فطرت ایشان می‌گوید، منظورش حالت بالقوه در ابتدای خلقت ایشان است. یا می‌توان گفت ملاصدرا وقتی به فطرت نیک همه انسان‌ها اشاره می‌کند، منظورش خلقت اصل همه انسان‌ها در مرتبه انسان کامل است و وقتی از بدسرشتی همه انسان‌ها سخن می‌گوید، منظورش وجود طبیعی انسان‌ها در عالم ماده است که همگان حدوثشان جسمانی است. اما به نظر می‌رسد دیدگاه نوی ایشان در مسئله فطرت، از سازگاری لازم با جسمانیة‌الحدوث

بودن نفس برخوردار نباشد، زیرا بر اساس یکی از تقریرهای ایشان از آن دیدگاه، انسان دارای دو فطرت است: فطرتی مقدس و روحانی که در نتیجه عالم امر و ملکوت است و دیگری فطرتی ظلمانی که نتیجه عالم خلق است. به عبارت دیگر، از نظر صدرالمতألهین و بر اساس این دیدگاه، انسان‌ها در ابتدای خلقت خود، واجد دو بعد روح و جسم هستند و به مقتضای هریک، از فطرتی مناسب با آن برخوردارند. درحالی که بر اساس اصل جسمانیةالحدوث بودن نفس، هیچ روح یا نفسی در ابتدای خلقت انسان موجود نبوده است، بلکه انسان در ابتدا فقط جسم بوده و جسم، بر اثر تکامل، به نفس تبدیل می‌شود. بنابراین، انسان در ابتدای خلقت، فقط واجد فطرت خلقی است و نه امری. اما نگارنده معتقد است توجیهی مناسب برای رفع این ناسازگاری می‌توان ارائه کرد، بدین صورت که اگر توجه کنیم، تبدیل جسم به نفس، یک حرکت تکاملی است و در حرکت تکاملی، هر کمال جدیدی که حاصل می‌شود، نیاز به فاعل و مفیض دارد، زیرا شیء متکامل، خود نمی‌تواند این کمال را به خود اعطا نماید. بنابراین، می‌توان جسمانیةالحدوث بودن نفس را با افاضة نفس از عالم بالا جمع کرد. از سوی دیگر، انسان تا هنگامی که نفس به او افاضه نشود و، به عبارت دیگر، در حرکت جوهری جسمش، کمال روحانی را واجد نگردد، تبدیل به انسان نشده است. لذا انسان شدن وی، مصادف خواهد بود با افاضة نفس از فاعل. در اینجا است که انسان، با شروع انسانیتش، واجد دو فطرت خلقی و امری خواهد بود. مشاهده می‌گردد که با این نگاه، می‌توان نظریه ترکیب انسان از دو فطرت ظلمانی و روحانی را نیز با این مبنای اصلی و اساسی فلسفه صدرایی (جسمانیةالحدوث بودن نفس) سازگار کرد. اما در میان سه نظر دیگر، تنها قول به بدسرشتی انسان‌هاست که می‌تواند تا حدی سازگار با این اصل باشد، زیرا بر اساس اصل جسمانیةالحدوث، انسان در ابتدای خلقت خود، فقط جسم است. از سوی دیگر، جسم، همان بعد طبیعی و ظلمانی انسان است و با توجه به آن، انسان واجد گرایش‌های حیوانی و دنیوی است. پس می‌توان گفت انسان در ابتدای خلقت خود، فقط واجد گرایش‌های ظلمانی و دنیوی است. به نظر نگارنده، قول به اختلاف سرشت، یکی از موجه‌ترین و سازگارترین نظرات مرحوم صدرالمتألهین در باب فطرت است.

پذیرش تشکیک در فطرت و نفی ذات‌گرایی

اما مسئله دیگری که نگارنده در تلاش برای ایجاد سازگاری میان آرای فطری ملاصدرا و مبانی فلسفی‌اش با آن روبه‌رو گشته، این است که در صورت پذیرش دو قول بدسرشتی و نیک‌سرشتی انسان‌ها، قائل به نوعی ذات‌گرایی در فلسفه وی خواهیم بود، درحالی که از عموم عبارات و مبانی ملاصدرا چنین برمی‌آید که ذات‌گرایی در فلسفه ایشان جایی ندارد. به عبارت دیگر، اگرچه با توجه به برخی عبارات ملاصدرا می‌توان ذات‌گرایی را به وی نسبت داد (ملاصدرا، ۱۴۱۷ق، ص. ۹۹)، اما ظاهر فلسفه ایشان و البته مبانی فلسفی او، با ذات‌گرایی سازگار نیست. از همین رو، پذیرش اقوال مربوط به بدسرشتی یا نیک‌سرشتی بشر در ابتدای خلقت، ملازم با قبول نوعی ذات‌گرایی خواهد بود که در عموم فلسفه ملاصدرا جایی ندارد. بنابراین، نمی‌توان این دو نظر را در مسئله فطرت موجه دانست. البته نگارنده معتقد است می‌توان توجیهی را در رفع این تعارض ارائه کرد و گفت وی هریک از این دیدگاه‌ها را ناظر به فطرت ثانیه مطرح کرده است و نه

فطرت اولیه. همچنین، از آنجاکه مرحوم صدرالمآلهین، نسبت به میزان شدت، درجه‌بندی، و تشکیک میان انسان‌ها در فطرتشان سخنی به میان نیاورده، اما قائل به تشکیک در وجود و همچنین حرکت جوهری است، می‌توان قول به شدت و تشکیک در فطرت انسان‌ها را نیز به وی نسبت داد. زیرا، همان‌طور که بیان شد، از یک سو، ذات‌گرایی با فلسفه صدرایی قابل جمع نیست، و از سویی، وی قائل به تشکیک در وجود و حرکت جوهری نیز است و بر این اساس، یک فرد در طول زندگی‌اش ذات واحدی نخواهد داشت، بلکه با حصول هر صورت و ملکة نفسانی، شدت وجودی‌اش تغییر می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت هر فرد، پس از آنکه در وجودش یکی از فطرت‌های ظلمانی یا روحانی غلبه می‌یابد، آنگاه به میزانی که هریک از آن فطرت‌ها در حقیقتش رسوخ یابند، از دیگر افراد متمایز می‌گردد. به عبارت بهتر، به میزانی که فرد در کسب و حصول ملکات موفق عمل کند، به شدت بیشتری از فطرت نیک یا فطرت پلید دست می‌یابد. با این توجیه، نه تنها تشکیک در وجود و حرکت جوهری تبیین گشته و پوشش داده می‌شود، بلکه از تفسیر حرکت جوهری به قهقرایی بودن در برخی مواقع نیز خواهیم گریخت، زیرا ایشان در مواضع مختلف، بازگشت به فطرت اولیه یا همان هیولی را محال دانسته است. به عبارت دیگر، بازگشت به مراتب پایین وجودی که در آن‌ها شدت وجودی کمی برای فرد حاصل شده، ناممکن است. از همین‌رو، قول به حرکت قهقرایی نیز از وی نفی می‌گردد. بنابراین، اگرچه برخی در داشتن فطرت روحانی یا ظلمانی با یکدیگر وحدت دارند، اما در میزان رسوخ هریک از آن‌ها دارای اختلاف‌اند. همچنین، انسان‌ها نه تنها در فطرت ثانیه با یکدیگر متفاوتند، بلکه در میزان رسوخ هریک از این فطرت‌های ظلمانی و روحانی نیز از یکدیگر متمایزند. با این تبیین، از ذات‌گرایی در فلسفه ملاصدرا گریخته و می‌توان به مهم‌ترین اصول فلسفی ایشان پایبند بود. همچنین، نه تنها ذات‌گرایی در تمام انسان‌ها نفی می‌شود، بلکه از قول به ثبوت یک ذات واحد برای شخص در طول زندگی‌اش نیز اجتناب می‌گردد، زیرا با سکوت ملاصدرا در خصوص میزان رسوخ دو فطرت ظلمانی و روحانی و از سویی، قول به تشکیک در وجود و نفی ذات‌گرایی، می‌توان قول به عدم وجود ذات واحد و در نتیجه فطرت واحد برای یک شخص در طول زندگی‌اش را نیز به وی نسبت داد.

تبیین نو و جامع نظرات ملاصدرا در خصوص فطرت

در ادامه، تلاش می‌شود تا تبیینی دیگر از نظر ملاصدرا راجع به فطرت ارائه گردد تا نه تنها با مبانی اصلی فلسفه ایشان سازگار باشد، بلکه جامع نظرات مختلف وی در این مسئله نیز قرار گیرد. به عبارت دیگر، تشتت آرای وی در مواضع مختلف، هریک و جوهی از این نظر نهایی و مقصود غایی ایشان است. لازم به ذکر است این تبیین، مبتنی بر تفکیکی است که صدرالمآلهین میان فطرت اولیه و ثانیه انجام داده است. همچنین، دیدگاهی که قول به اختلاف سرشت انسان‌ها را برگزیده، نیز در ارائه این تبیین، نقش بسزایی دارد. بنابراین، می‌توان کلید حل مشکلاتی را که در اثر نظرات متناقض ملاصدرا در خصوص فطرت به وجود می‌آیند، در ابداع ایشان، یعنی اختلاف انسان‌ها در فطرت اولیه و ثانیه، دانست. از دیدگاه وی، انسان‌ها همگی به حسب فطرت اولیه یکسانند، اما در فطرت ثانیه است که از یکدیگر جدا می‌گردند. همچنین، به نظر ایشان، در فطرت اولیه، انسان‌ها واجد دو بعدند و، به عبارت بهتر، بشر در هنگام قدم نهادن به عرصه

هستی، واجد دو فطرت است: فطرت روحانی و فطرت ظلمانی. این دو فطرت نیز ناشی از آن است که بشر، مرکب از دو عالم خلق و امر است. به نظر می‌رسد ملاصدرا، آنجا که در فطرت اولیه انسان‌ها را یکسان می‌داند، نظر به یکسان بودن هر دو فطرت روحانی و ظلمانی برای بشر داشته است. اگرچه وی فطرت اولیه را همان هیولی برشمرده و برای همه انسان‌ها یکی دانسته است، اما چون در تبیین دوم دریافتیم که فطرت اولیه متشکل از دو فطرت ظلمانی و روحانی است، می‌توان گفت در تعبیری که فطرت اولیه را همان هیولی برشمرده، فقط نظر به بعد خلقی بشر داشته است. حال می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت، آنجا که ملاصدرا قول نزدیک به لوح سفید را اتخاذ کرده، نظر به یکسان بودن فطرت خلقی انسان‌ها داشته و آن را همان هیولی برشمرده است. و از آنجا که هیولی، قوه محض بوده و قابلیت تبدیل به هر فعلیتی را داراست، ایشان تلاش کرده تا با این بیان، قول نزدیک به نظریه لوح سفید را برگزیند. اما با توجه به اینکه فطرت اولیه انسان‌ها، متشکل از دو فطرت خلقی و امری است (آنگونه که خود ایشان ادعا کرده است)، نمی‌توان این نظر را در تبیین دقیقی که از قول به اختلاف سرشت ارائه کردیم، جای داد. اما پس از حصول نزاع میان دو فطرت انسان‌ها و غلبه یکی از آن دو، فطرت ثانیه بشر شکل می‌گیرد. حال، در این فطرت ثانیه است که انسان‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند، زیرا برخی، بر اثر غلبه فطرت ظلمانی، مفسور به فطرت ظلمانی گشته و برخی دیگر نیز، با توجه به غلبه فطرت روحانی، تبدیل به فردی با گرایش مقدس و نیک می‌گردند. لذا می‌توان با این نظر، قول به اختلاف سرشت انسان‌ها را توجیه کرد. همچنان که می‌توان گفت، آنجا که ملاصدرا نظر به بدسرشت بودن بشر داشته، روی سخنش متوجه آن عده‌ای است که فطرت ظلمانی در آن‌ها غلبه یافته است و در مواردی که به نیک‌سرشتی آن‌ها گراییده، نظر به افرادی داشته که فطرت روحانی در آن‌ها غالب شده است.

نتیجه‌گیری

ملاصدرا در باب سرشت انسان، چهار دیدگاه اتخاذ کرده است. وی در برخی از عباراتش، قائل به نیک‌سرشتی انسان‌ها شده، در جاهایی به بدسرشتی آن‌ها روی آورده، و در برخی دیگر از عباراتش، انسان را از نظر نیکی و بدی بالقوه دانسته است (نظریه لوح سفید) که بعداً نیکی یا بدی او فعلیت می‌یابد. اما در برخی موارد، دیدگاهی جدید را اتخاذ کرده و بیان داشته است که انسان‌ها از سرشتی واحد برخوردار نیستند، بلکه هر فرد، سرشت مخصوص به خود را داراست. صدرالمتألهین در این نظرات، از مبانی خود نیز استفاده کرده است. آنجا که ایشان به نظریه لوح سفید یا قول به اختلاف سرشت می‌گراید، در واقع به نظریه اصالت وجود گرایش داشته است. اما وقتی از اتفاق سرشت انسان‌ها (اعم از اتفاق در نیک‌سرشتی یا بدسرشتی) سخن می‌گوید، به نظریه اصالت ماهیت نزدیک شده است، زیرا انسان را دارای نوع و ذات واحد می‌داند و برای این نوع واحد، ویژگی‌هایی در نظر گرفته است. همچنین، دو قول مربوط به اختلاف سرشت و یا لوح سفید، از ابتدا بر دو اصل مهم دیگر فلسفه صدرایی برخوردارند. به عبارت دیگر، می‌توان این دو نظریه را سازگار و مبتنی بر اصول تشکیک در وجود و حرکت جوهری برشمرده. افزون بر آنکه قول به اختلاف

سرشت (البته با تبیین دومی که از آن در طول این نوشتار ارائه شد)، قابلیت سازگاری با یکی دیگر از اصول فلسفی صدرالمآلهین، یعنی همان اصل جسمانیةالحدوث بودن نفس، را نیز داراست.

آنچه از تحلیل این چهار دیدگاه و تطبیق آن‌ها با مبانی حاصل می‌آید، آن است که دیدگاهی که در آن ایشان انسان‌ها را دارای فطرت‌های متفاوت می‌داند (تبیین نخست) و یا به هر انسان، دو فطرت روحانی و ظلمانی را نسبت می‌دهد (تبیین دوم)، از سازگاری بیشتری با مبانی فلسفی وی برخوردار است، اگرچه برای پذیرش و اثبات این سازگاری و ابتنا، توجیه و تأویل‌هایی مورد نیاز است. به بیان دیگر، ملاصدرا در تبیین دومی که از قول اختلاف سرشت ارائه کرد، قائل به دو فطرت روحانی و ظلمانی برای انسان شده و سپس پذیرفته که سرشت نهایی هر فرد، در نتیجه نزاع میان این دو فطرت حاصل می‌گردد، به طوری که اگر کسی بدسرشت گردد، این بدسرشتی، نتیجه غلبه بعد ظلمانی و جسمانی وجود او بر بعد روحانی او بوده است. با این تفسیر، نه تنها قول به اختلاف سرشت تبیین می‌گردد، بلکه می‌توان مواردی را که وی به بدسرشتی یا نیک‌سرشتی انسان‌ها گرویده، نیز توجیه کرد، به طوری که دیدگاه مربوط به بدسرشتی انسان‌ها را با غلبه فطرت ظلمانی بر روحانی تبیین و توجیه نمود. همچنان که اگر بعد روحانی در نزاع میان دو فطرت انسان غلبه یابد، آن فرد، واجد گرایش‌های مقدس و نیک خواهد بود و این‌گونه، قول به نیک‌سرشتی آن‌ها نیز موجه می‌گردد. همچنین، در مواضعی که وی به نظریه لوح سفید نزدیک شده، نظر به یکسان بودن فطرت‌های خلقی انسان‌ها در ابتدای خلقت ایشان داشته که آن را هیولی نیز نامیده و با عباراتی چون آینه صاف از آن یاد کرده است.

منابع

- قرآن کریم.
- آریلاستر، آنتونی. (۱۳۷۷). *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب* (عباس مخبر، مترجم). تهران: نشر مرکز.
- آشتیانی، جلال الدین. (۱۳۸۱). *شرح بر زاد المسافر*. قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- توماس، هنری. (۱۳۸۶). *بزرگان فلسفه* (فریدون بدره‌ای، مترجم). تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- خندان، علی اصغر. (۱۳۸۳). *ادراکات فطری در آثار شهید مطهری، دکارت، لاک و جامسکی*. قم: کتاب طه.
- شفیعی، احمد، حاجی‌زاده، عبدالله، و سلگی، محسن. (۱۳۹۰). *صورت‌پردازی مفهوم انسان و چگونگی تاثیر آن بر اندیشه سیاسی؛ هابز و جوادی آملی. انسان‌پژوهی دینی*. (۲۶).
- عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۸۸). *نظام حکمت صدرایی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها؛ قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
- غفوری‌نژاد، محمد. (۱۳۸۹). *تطور تاریخی نظریه فطرت در فلسفه و عرفان اسلامی (رساله دکتری در رشته فلسفه و کلام اسلامی)*. تهران: دانشکده الهیات دانشگاه تهران.
- کرچ، دیوید، داس، ریچارد، فیلد، کراچ و ال. بلاکی، و اجرتون. (۱۳۴۷). *فرد در اجتماع* (محمود صناعی، مترجم). تهران: زوار.
- لاک، جان. (۱۳۸۱). *جستاری در فهم بشر* (تلیخیص پرینگل پتیسون، صادق رضازاده شفق، مترجم). تهران: شفییعی. مطهری، مرتضی. (بی‌تا). *مجموعه آثار استاد مطهری (نسخه الکترونیکی)* (جلدهای ۲، ۳، ۶ و ۱۳). قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ملاصدرا. (۱۳۵۴). *المبدأ و المعاد*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا. (۱۳۶۰). *أسرار الآیات و أنوار البینات*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا. (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران و موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا. (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم* (ج ۱-۷). قم: بیدار.
- ملاصدرا. (۱۳۷۸). *المظاهر الالهیه فی أسرار العلوم الکمالیه*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاصدرا. (۱۴۱۷ق). *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه (مقدمه عربی)*. بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
- ملاصدرا. (۱۴۲۰ق). *مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین*. تهران: حکمت.
- ملاصدرا. (۱۴۲۲ق). *شرح الهدایة الأثیریه*. بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
- ملاصدرا. (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة* (ج ۱-۹). بیروت: دار إحياء التراث.